

جستار آزادی

بخش چهارم، از کتاب "جامعه‌شناسی آزادی"، عبدالله اوجالان.

برگردان، مراد عظیمی

من می‌خواهم بگویم که رسیدن به آزادی به احتمال قریب هدف کیهان است. من اغلب از خودم پرسیدم، آیا کیهان در جستجوی آزادی نیست؟ فرمول بندی آزادی به مثابه جستار ژرف مختص جامعه بشری برای من قانع‌کننده نیست، من فکرمی‌کنم پژوهش را به جهان نیز باید نسبت داد. وقتی من به انرژی-ذره دوگانه فکرمی‌کنم که پایه جهان را تشکیل می‌دهند، بدون تأمل تأکید می‌کنم که انرژی آزادی است. من باور دارم که ذره مادی انرژی فشرده زندانی است. روشنائی یا نور مکان انرژی است. آیا می‌توان منکر جریان آزاد نور شد؟ اگر کوانتا به عنوان کوچکترین ذره انرژی تعریف شود، در آن صورت باید به پذیریم که این ذرات انرژی تقریباً تمام تنوع در کیهان را توضیح می‌دهند. بلی، حرکت کوانتوم قدرت خلاق تمام گوناگونی در کیهان است. برای من همیشه جستجوی خدا از سوی بشر سؤال انگیز بوده است. وقتی بیان می‌شود که کیهان عظیم خصلت کوانتوم دارد، من ذوق زده می‌شوم که کیهان می‌تواند چنین باشد. باز، آنچه لحظه‌ای پیش گفتم، تعجب می‌کنم اگر این همان است که خدا از بیرون کیهان را خلق کرده است.

من فکرمی‌کنم، در خصوص آزادی خودخواه نباشیم و با تقلیل‌گرائی آزادی را به انسان محدود نکنیم. آیا می‌توان انکار کرد که پرپر زدن پرنده در درون قفس برای آزادیست؟ چه مفهوم دیگری می‌تواند چهچه، زیباتر از هر سمفونی، بلبل را در آرزوی آزادی از قفس توضیح داد؟

اگر ما گامی پیشتر برداریم، آیا تمام رنگ‌ها و صداها کیهان ما را به آزادی فرامی‌خوانند؟ آیا مبارزه زنان، اولین و آخرین برده‌ها، که عمیق‌ترین نوع برده‌داری جامعه بشری را تجربه کرده‌اند، می‌تواند به چیز غیر از جستجویشان برای آزادی تشریح کرد؟ زمانی که فیلسوف درخشانی مانند اسپینوزا آزادی را به مثابه رهائی از نادانی و توانائی عقل تعبیر می‌کند، آیا او همان چیز را نمی‌گوید؟

من نمی‌خواهم موضوع را با تفصیل زیاد پیچیده کنم و نه می‌خواهم بگویم بشر از ازل محکوم شده است. جدا از چند سطری که به یاد پرومته نوشتم، من هرگز تلاشی برای سرودن شعر نکردم، که بگونه‌ای جستجو برای آزادی است، حتی شعری که فقط معنای تخیلی داشته باشد. با این وصف، من با شوق و هیجان در پی معنای آزادی هستم.

وقتی ما معضل آزادی جامعه را بررسی می‌کنیم، هدف این مقدمه کوتاه این است که توجه را به ژرفای موضوع جلب کند. تعریف جامعه به مثابه طبیعتی با تکامل و تمرکز هوشمندی به تحلیل آزادی کمک می‌کند. هوشمندی در نکاتی تمرکز دارد که این نواحی به آزادی حساسیت دارند. منطقی است بگوئیم هرچه هوشمندی، فرهنگ و تعقل توسعه یابند، آن جامعه بیشتر به آزادی تمایل دارد. این گفته نیز صحیح است که

جامعه هرچه بیشتر خودش را از این ارزش هامحروم کند، لاجرم برده وارتر خواهد شد. وقتی من درباره قوم یهود فکر می‌کنم، همیشه دوخصلت و راهبرد بقا به ذهنم خطور می‌کنند. سبیه نخست یهودی پول دار شدن است. یهودی‌ها در جستجوی نفوذ مالی، در دوره ای سلطه مالی شان جهانی شد. این جنبه مادی بود. ولی، من فکرمی‌کنم مهم‌ترین که درصفت دوم برتر شدند، یعنی، هنر نفوذشان در عرصه هوشمندی حتی بهین شد. یهودی‌ها به موقعیت برجسته علمی و فرهنگی نائل شدند، اول با پیغمبرهایشان و بعد کاتبین نسخ تورات و سپس در مدرنیته سرمایه داری با فیلسوفان، دانشمندان و هنرمندان، که ریشه‌هایشان تقریباً تا برهه ظهور تاریخ نویسی کشیده می‌شود. به این دلیل است که من این فرضیه را مطرح می‌کنم که هیچ قوم دیگری به غنائی و آزادی یهودی‌ها وجود ندارد. چند نمونه از این موقعیت یهودی‌ها در دوران اخیر مویذ فرضیه بالاست. بسیاری از شخصیت‌های با نفوذ در عرصه سرمایه مالی، که در اقتصاد جهانی سر هستند، ریشه قوم یهود و یهودی هستند. اگرما اسامی چون اسپینوزا در عروج فلسفه، مارکس در جامعه‌شناسی، فروید در روانشناسی و اینشتین در فیزیک، و صدها نظریه پردازان هنری، علمی و نظریه سیاسی را اضافه کنیم، ما تصویرمکفی از توانائی هوشمندی یهودی‌ها خواهیم داشت. آیا می‌توان سلطه هوشمندی جهانی یهودی‌ها را انکار کرد؟

البته، باید طرف دیگر سکه، دنیای دیگران را هم مشاهده کرد. دارائی مادی و غیرمادی، قدرت و سلطه یک سوبه هزینه فقرو ضعف دیگران و تبدیلیشان به یک گله تحقق می‌یابد. بنابراین، گفته معروف مارکس درباره پرولتاریا: "اگر پرولتاریا می‌خواهد خودش را رها کند، هیچ گزینه ای غیر از آزادی کل جامعه ندارد" ۱، این عبارت شامل یهودی‌ها هم می‌شود، شاید وقتیکه مارکس عبارت بالا را فرموله کرد، به یهودی‌ها هم فکر می‌کرد. اگر یهودی‌ها خواهان تامین آزادی، یعنی دارائی، هوشمندی و قدرت درک شان هستند، آنها چاره ای ندارند مگر اینکه به همان طریق، جامعه جهانی را باغناى مادی و معنوی تقویت کنند. وگرنه، یک روز هیتلر جدیدی آنها را تحت پیگرد قرار خواهد داد. به این معنی، آزادی یهودیها تنها آن زمان ممکن است که آزادی آنها با رهائی و آزادی جامعه جهانی عجین شده باشد. شکی نیست که این شریفترین وظیفه یهودی‌ها خواهد بود، و تاکنون آنها سهم عظیمی برای بشریت ادا کرده اند. ما همچنین می‌توانیم از نسل کشی یهودی‌ها یاد بگیریم که ثروت و احترام اجتماعی برپایه فقرو نادانی دیگران ارزش واقعی برای آزادی اعطا نمی‌کند. آزادی به معنای واقعی فراتر از تمایز بین ما و دیگران، چنین توصیف می‌شود که آزادی برای همه باشد.

وقتی سیستم تمدن مرکزی را برپایه آزادی ارزیابی کنیم، ما بردگی چندوجهی را مشاهده می‌کنیم. مقدمتن، بردگی درسه گونه نمود می‌کند. اول، بردگی ایدئولوژیکی ساخته می‌شود. سازه ترس و سلطه خدایان اسطوره ای خیلی برجسته و به بویژه به راحتی در جامعه سومر مشاهده کرد. طبقه دوم زیگورات مکان خدایان محسوب می‌شود، که بر اذهان حکومت می‌کنند. طبقه اول، جایگاه کاهنان یا مدیران سیاسی. از سوی دیگر، طبقه همکف، طبقه پیشه وران مسئول تمام جوانب تولیدند. این مدل از آن زمان تا به

امروز تغییر نکرده، فقط توسعه و گسترش یافته است. این تعبیر ۵۰۰۰ ساله سیستم تمدن مرکزی (حروف درشت از مراد) از مفهوم تاریخی به حقیقت نزدیک تر است؛ دقیق تر بگوئیم به تجربه قابل مشاهده است. تحلیل معبد زیگورات بدرستی معادل تحلیل سیستم تمدن مرکزی و بدین طریق سیستم سرمایه داری جهانی است. یک طرف سکه ادامه و انباشت سرمایه و قدرت است، و حال آنکه، در سوی دیگر سکه، ما بردگی وحشتناک، گرسنگی، فقر و رفتار گله وار را درمی یابیم.

این تعبیر می تواند بما کمک می کند تا بهتر ژرفای جستار آزادی را درک کنیم. سیستم تمدن مرکزی نمی تواند بدون محروم کردن تدریجی جامعه از آزادی به حیاتش ادامه داده و بقایش را تامین کند و یقین کنند که جامعه رفتار گله وار داشته باشد. منطق راه حل سیستم تمدن مرکزی این است که هر چه بیشتر دستگاه های سرمایه و دولت را گسترش دهد. این نگرش، به نوبت خود، جامعه را حتی فقیرتر و گله وارتر خواهد کرد. این حقیقت که جستار آزادی به هر درجه ای رشد کرده و سؤال اساسی برای هر دورانی گردد، نتیجه ماهیت قطبی سیستم با آزادی است. ما از نمونه بس آموزنده قوم یهود استفاده کردیم. آزمون آزادی و بردگی از زاویه تاریخ یهودیت اهمیت اش امروز کمتر از گذشته نیست.

ما همچنین می توانیم بهتر این بحث سنتی را در سایه این تعبیر بفهمیم که آیا پول بیشتر آزادی تامین می کند و یا آگاهی. تا زمانی که پول وسیله ای برای انباشت سرمایه، برای تصاحب ارزش تولید و ارزش اضافی است، همیشه ابزار بردگی خواهد بود. این حقیقت که حتی پول باعث قتل صاحبانش می شود، نشان می دهد که پول نمی تواند یک دستگاه قابل اعتماد برای رسیدن به آزادی باشد. پول نقش متضاد ذره ماده را ایفا می کند. در این رابطه، آگاهی همیشه نزدیکتر به آزادی است. آگاهی بر واقعیت همیشه افق های آزادی را گسترش می دهد. به این دلیل است که گفته می شود آگاهی به عنوان انرژی سیال توصیف می شود.

تعریف آزادی به مثابه تکرر، تنوع و تفاوت در کیهان تعریف اخلاق اجتماعی را آسانتر می کند. درک روشن فکر از تکرر، گوناگونی و تفاوت حتی اگر ضمنی باشد، نشانه توانائی ذاتی اش برای انتخاب خواهد بود. تحقیقات علمی ثابت می کنند که وجود هوشمندی در گیاهان منجر به تنوع یا گوناگونی آنها می گردد. انسان ها هنوز باید سازندها در سلول زنده را در آزمایشگاه تکثیر کنند. شاید ما نتوانیم از هوش جهانی (Geist) گفتگو کنیم که هگل کرد، ولی، هنوز نمیتوان امکان موجودی هوشمندگونه در جهان را کاملن بی معنی قلمداد کرد. ما نمی توانیم تفاوت هوشمندی را در شکل دیگری توضیح دهیم. تکرر و گوناگونی آزادی می طلبد، برای اینکه جرقه های هوشمندی زمینه ساز آن ها می گردد. تا آنجا که ما می دانیم، بشر به عنوان با هوشمندترین موجود کیهان است. ولی، چگونه بشر توانست به این هوشمندی نائل شود؟ من بیشتر از منظر علمی (فیزیکی، زیستی، روانشناسی و جامعه شناسی) انسان را به عنوان کامل ترین نمونه تاریخ کیهان تعریف کردم. ما انسان را به عنوان انباشت هوش جهان هم تعریف می کنیم. به این دلیل است که چرا بشر به عنوان مدل جهان در شماری از مکاتب فکری معرفی شده است.

سطح هوشمندی و قابلیت انعطاف در جامعه بشری بن مایه واقعی ساخت اجتماع است. در این معنا، مناسبت دارد آزادی را به عنوان نیروی ساخت جامعه تعریف کرد، یا آنچه از زمان اولین کمون های بشری نگرش اخلاقی (حروف شکسته از مترجم) نامید. اخلاق اجتماعی تنها با آزادی امکان دارد. یا دقیق تر بگوئیم آزادی چشمه اخلاق است. شاید اخلاق را به مانند حالت متبلور آزادی، سنت آزادی، یا کلید آزادی نامید. اگر انتخاب اخلاق بر پایه آزادی باشد، و قتی که پیوند بین آزادی و هوشمندی، آگاهی و دلیل در نظر گرفته شوند، روشن است که چرا اخلاق می تواند آگاهی جمعی (وجدان) اجتماع نامیده شود. اخلاق تئوریک را اتیکس، Ethics، نامیدن تنها در این رابطه با معنا خواهد بود. ما نمی توانیم از اتیکس صحبت کنیم که بر اساس اخلاق اجتماعی قرار نگرفته باشد. بدون شک، اخلاق فلسفی شایسته وار، یعنی اتیکس می تواند از تجارب اخلاقی مشتق شده باشد، ولی، اتیکس مصنوعی نمی تواند وجود داشته باشد. امانوئل کانت در این موضوع خیلی فکر کرد، او دلایل عملی را اتیکس نامید، بامعناست. تعبیر کانت از اخلاق مانند انتخاب و امکان پذیری آزادی تا به امروز معتبر بوده است.

همچنین، رابطه بین سیاست های اجتماعی و آزادی پرواضح است. عرصه سیاسی ناحیه کلیدی است، جایی که اذهان دوران دیش باحالات باهم برخورد و بهم آمده و تلاش می کنند به نتیجه مطلوب برسند. به این معنا، همچنین، امکان دارد ذهن را عرصه ای تعریف کرد که اذهان درگیر باهم خودشان را از طریق هنر سیاست آزادی کنند. هر جامعه ای که اجتماع سیاسی را تشویق و بسط ندهد ضرورتن تاوان عواقب محرومیت از آزادی را به پردازد. از این رو است که برتری هنر سیاست پدیدار می شود. هر جامعه ای که از ایجاد سیاست هایش کوتاهی کند (قوم، ملت، طبقه، و حتی قدرت و دستگاه های دولت) محکوم به شکست است. در حقیقت، ناتوانی در ابداع به این معناست که شما وجدان، منافع حیاتی و هویت خود را نمی شناسید. این ضعف برای هر جامعه ای آسیب کلان خواهد داشت. تنها، زمانی که جامعه برای کسب منافع، هویت و وجدان جمعی سربلند کند، به سخن دیگر، جامعه وارد مبارزه سیاسی شود، می توان گفت که چنین جامعه ای آزادی را طلب میکند. خواست آزادی در غیاب سیاست اشتباه مرگبار است.

برای اینکه رابطه بین سیاست ها و آزادی مخدوش نگردد، ضرورت دارد با دقت تعیین کنیم سیاست و آزادی چگونه از سیاست (یا، نسبتن، نبود سیاست) دستگاه های قدرت و دولت تفاوت داشته و به روشنی از آنها تمیز داد. دستگاه های قدرت و دولت می توانند راهکار و راهبرد، تاکتیک و استراتژی، داشته باشند، ولی در معنای حقیقی آنها فاقد سیاست ها هستند. بهرو، قدرت و دولت تنها زمانی که نفی سیاست های اجتماعی را تضمین کردند، بوجود می آیند. هر جاکه سیاست ها پایان یافتند، دستگاه های قدرت و دولت فعال مایشابند. قدرت و دولت مکانی است که در آنجا واژه سیاسی و آزادی به پایان می رسند. در این نقطه تنها وضعیت موجود را اداره می کنند، در اینجا اطاعت کردن، دستور دادن و دستور گرفتن واحکام و قوانین اجرایی شوند. تمام قدرت ها و دولت ها معرف دلیل و منطق منجمد شده اند. هم قدرت و هم ضعف شان از این کیفیت سرچشمه می گیرند. از این رو، عرصه های قدرت و دولت نمی توانند مکان هائی برای جستجو و یافتن آزادی باشند. گفته هگل

که دولت کانون آزادی است، پایه تمام نگرش های سرکوبگرانه و ساختارهای مدرنیته سرمایه داری را تشکیل می دهند^۳. فاشیسم هیتلری نمونه خوبی است که این نگرش ها به کجا می انجامند. درحقیقت، حتی سوسیالیسم علمی، مغزهای متفکرش مارکس و انگلس، قدرت و دولت را به مانند وسیله بنیادی برای سامان دادن سوسیالیسم درک کردند. این رویکرد آنها را نادانسته باعث شد ضربات سختی به آزادی و همینطور به برابری وارد کنند. لیبرال ها حقیقت پشت این را فهمیدند "دولت بیشتر، آزادی کمتر" خیلی بهتر توفیق شان را مدیون این نگرش یافتند.

به دلیل ماهیت شان، حاکمان و دولت ها به مثابه دستگاه های سلطه چیز دیگری غیر از تولید اضافی و تولید ارزش اضافی از طریق جبر و زور را بیان نمی کنند. سرمایه دولت را می سازد و دولت سرمایه را. همین استدلال به هر نوعی از دستگاه های قدرت اطلاق می شود. درست همانطوریکه سیاست های اجتماعی آزادی را پرورش می دهند، قدرت و دولت عرصه هائی هستند که در آنجا آزادی غایب است. ساختارهای قدرت و دولت شاید افرادی، گروهی و ملت هائی را اثر و تمند و آزادتر کند، ولی، همانچنانکه در نمونه یهودی ها دیدیم، این تنها به هزینه فقر و بردگی جوامع دیگر امکان پذیر خواهد شد. به نتیجه، به انواع گوناگون ویرانی، از جنگ گرفته تا قتل عام، منجر خواهد شد. در سیستم جهان سرمایه داری سیاست بیشترین صدمه را متحمل خواهد شد. حتی از مرگ عملی سیاست در مرحله مدرنیته سرمایه داری، اوج سیستم تمدن مرکزی، صحبت کرد. بنابراین، امروز ما افت بی سابقه سیاست را تجربه می کنیم. سقوط اخلاق، به مثابه بستری برای آزادی، پدیده دوران ماست، به همان نحو کاهش عرصه سیاست. به این دلیل، اگر ما خواهان آزادی هستیم، چاره دیگری مگر با استفاده از تمام قدرت هوش مان راه هائی برای اعاده و عملی شدن اخلاق، وجدان دسته جمعی و سیاست، عقل سلیم عمومی، در تمام جنبه ها پیدا کنیم.

رابطه بین آزادی و دموکراسی حتی پیچیده تر است. این پرسش که کدام منشاء دیگری است، هنوز بحث های دامنه دار جریان دارد. ما با احتیاط می گوئیم که قوت رابطه بین آزادی و دموکراسی به این معناست که یکی دیگری را تغذیه می کند. درست به همانگونه که سیاست های اجتماعی در کنکرت ترین حالت سیاست های دموکراتیک است، با این رویکرد، سیاست های دموکراتیک را می توان به عنوان هنر آزادی تعریف کرد. بدون سیاست های دموکراتیک نه آگاهی سیاسی و نه آزادی با ابزار سیاسی برای عموم جامعه یا مردم و بویژه محلات، **Communities**، میسر است. سیاست دموکراتیک مدرسه حقیقی است که در آن آزادی آموزش شده و زندگی می کند. فعالیت بیشتر سیاسی، موضوعات دموکراتیک را خلق می کند و سیاست های دموکراتیک جامعه را بیشتر سیاسی کرده و مآل منجر به آزادی می گردد. اگر ما سیاسی شدن را به مانند شکل اصلی آزادی به پذیریم، باید درک کنیم که جامعه با سیاسی شدن آزاد می گردد، به سخن دیگر، عمل سیاسی جامعه را آزاد می کند. البته، جنبه های اجتماعی زیادی، بویژه منابع ایدئولوژیک گوناگون، وجود دارند که آزادی و سیاست را تغذیه می کنند، ولی در پایه سیاست های اجتماعی و آزادی همدیگر را تولید و تغذیه می کنند.

عموم، پیوند بین برابری و آزادی نا روشن است. پیوستگی بین این دو حداقل به همان درجه پیچیده و مسئله ساز است که رابطه آنها با دموکراسی. وقتی برابری کامل کسب شد، مشاهده می کنیم که هزینه اش را آزادی می دهد. اغلب اظهار می کنند که آزادی و برابری نمی توانند باهم کنار بیایند، و از اینرو ضروری است که به برابری یا آزادی امتیاز داد. بعضی ها استدلال می کنند که امتیاز به سود برابری برای نائل شدن به آزادی الزامی است.

اگر قرار است ما بدرستی با این مشکل برخورد کنیم، ضروری است تفاوت بین این دو مفهوم، و بدین ترتیب تفاوت در ماهیت این دو پدیده را توضیح داد. برابری بیشتر مفهومی است قانونی. مفهوم برابری حق شرکت برابر افراد و محلات را بدون رعایت تفاوت هایشان نظارت می کند. ولی، تنوع نه تنها چهره پایه ای کیهان، بلکه، همچنین جامعه است. تفاوت مفهومی است نزدیکتر به حقوق همگن. برابری تنها می تواند آن زمان معنادار باشد که بر بنیاد تفاوت ها استوار گردد. دلیل اصلی اینکه چرا درک سوسیالیسم از برابری نتوانست جابجایی این بود که تفاوت ملحوظ نشد، و این رویکرد به وجه زیادی به پاشیدن محتوم سوسیالیسم انجامید. عدالت واقعی تنها با درک برابری از تفاوت امکان پذیر است.

به محض اینکه، ما متوجه شویم که آزادی قوین به تفاوت ها بستگی دارد، یک پیوند با معنا بین برابری و آزادی بر متن تفاوت می تواند برقرار شود. یکی از اهداف اصلی سیاست های عملی جامعه ایجاد مدارایی آزادی با برابری است.

ما نیاز داریم در بحث بین طرفداران آزادی فردی و حامیان آزادی جمعی مکث کنیم. همینطور لازم است پیوند بین این دو مقوله را تشریح کنیم، که توسط بعضی ها آزادی منفی یا مثبت توصیف می شود. مدرنیته سرمایه داری آزادی (منفی) فردی را به هزینه کلان جمع گرائی اجتماعی ترویج می دهد. باید تاکید کرد که امروز آزادی فردی درست به همان اندازه پدیده قدرت، موجب سقوط سیاست های اجتماعی شده است. موضوع جدی در هر بحثی در خصوص آزادی این است که نقش فردگرائی در سقوط اجتماعی، بویژه در نفی اخلاق و سیاست ها را روشن کرد. وقتی ما می گوئیم جامعه ای که با فردگرائی اتمی شده باشد توان مقاومت علیه دستگاه های سرمایه و قدرت را ندارد، شاید بهتر تهدید سرطانی به مسائل اجتماعی را درک کرد. شناخت فردگرائی لیبرالیسم به عنوان دلیل اصلی زوال سیاست های اجتماعی و آزادی، شاید بتواند راه برون رفت را فراهم کند. البته، مادر باره فردگرائی و یا ضرورت فردگرایی صحبت نمیکنیم. آنچه که بحث می کنیم نقش ایدئولوژی در ایدال کردن فردگرائی و لیبرالیسم است که سیاست های اجتماعی و آزادی را می بلعد.

ماتاکنون آزادی جمعی را بحث کردیم. ما باید تاکید کنیم که آزادی همانند فردگرائی، مستلزم این است که هر جمعی (شامل اقوام، مردم، طبقات، گروه های شغلی و غیره) هویت اجتماعی اش را تعریف و منافع اش را ارائه داده و گام هائی برای تضمین امنیت اش بردارد. این تنها راه به سوی آزادی با معناست. اگر آزادی فردی و جمعی بتوانند بدین طریق باهم مدارا کنند، ما قادر خواهیم شد در باره نظم آزاد اجتماعی کامیاب و بهینه

گفتگو کنیم. گرچه، آزادی فردی و جمعی متضاد همدیگر تعریف می شوند، تجربه قرن بیستم بما نشان داد که بین اشاعه آزادی فردی توسط لیبرالیسم و ترویج آزادی جمعی سوسیالیسم حقیقی شباهت قوی وجود داشت. هر دو، انتخاب های لیبرالی هستند. وقتی مشاهده می کنیم که چگونه دولتمداری و خصوصی سازی نقش هایشان را بازی می کنند، موضوعات مطروحه روشن ترمی شوند.

جامعه دموکراتیک مطلوب ترین زمینه را برای همانند سازی آزادی های فردی و جمعی را تامین می کند، چیزی که بویژه بعد از مدل های فردگرائی (لیبرالیسم وحشی) و جمعگرائی (سوسیالیسم فرعون) که چنان ویرانگری های هولناک در قرن بیستم به بار آوردند، را روشن می کند. جامعه دموکراتیک بحث انگیز مساعد ترین رژیم اجتماعی سیاسی، هم برای ایجاد موازنه بین آزادی های فردی و جمعی و هم دست یابی به درک برابری در تفاوت را بشارت می دهد.

یادداشت

۱- مطابق معمول، نویسنده ازحافظه اش نقل قول می آورد: "ولی نمی تواند خودش را بدون لغو شرائط زندگی اش آزاد کند. متن کامل: او نمی تواند شرائط زندگی اش را، بدون لغو تمام شرائط غیرانسانی زندگی اجتماعی امروز را که در شرائط زندگی خودش خلاصه می شود، آزاد کند." کارل مارکس وانگلس، خانواده مقدس و نقد منتقد نقد، ۱۸۴۵.

۲- توضیح کاملش را می توان در: دستنوشته های زندان جلد اول، ریشه های تمدن (London: Pluto press, 2017 لندن، انتشارات پلوتو ۱۹۱۷) شرح کوتاهش، عبدالله اوچالان، بیانیه تمدن دموکراتیک، جلد اول، عصرخدایان نقابدار و پادشاهان ماسک دار (انتشارات اوکلند، Oakland PM press، سال ۲۰۲۱ تجدید خواهد شد)

۳- نگاه کنید به گنورک ویلهم فریدریش هگل: فلسفه حق، صص ۵۷ تا ۶۵: حقیقت ایده آزادی تنها در دولت تحقق می یابد، همچنین صص ۲۳۷ تا، ۲۶۰ " دولت تجلی آزادی کنکرت می باشد".